روزہ نامہ

عرف

توبہ نامہ

پنجابی نظم میں قدیم کتاب

ماشاء اللہ لا قوۃ الا باللہ

حسب فرمائش میاں چراغ الدین سراج الدین تاجران کتب لاہور

صفوۃ المصادر

اپنی کتاب درمطلب کنفد

المعروف بہ

آمدنامہ

باہتمام حافظ محمد الحسن تاجر کتب و مالک مطبع کے

در مطبع مصطفائی پریس لاہور طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم

بعد حمد ایزد غفار و صلوة و سلام بر سید ابرار و آل اطهار و اصحاب اخیار میگوید امیدوار
مغفرت ایزد منان محمد مصطفی خان خلف حاجی محمد روشن خان ادام الله
حلاوة کمال الایمان که چون خواندن کتب فارسیه حصول استعداد ترجمه عبارات
خطوط نویسی موقوف بر دانستن معانی مصادر و قوت اشتقاق صیغها بود لهذا
مصادر مشهوره مع معانی متعارفه و صرف صغیر ضروری بر یک نسق بترتیب حروف تهجی بطرز
خوب بر جدول خوش اسلوب جمع نموده صفوة المصادر نام نهادم و صرف کبیر یک
مصدر لازم و دیگری متعدی هم بطریق نموده بیان نمودم اطفال ابن سانی تمام سوی
استخراج معانی و اشتقاق صیغها بهتر شود و یادگاری بدست روزگار این خاکسار
والله المستعان علیه التکلان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

باب الالف

صرف کبیر

اسمای مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
ماضی مطلق	آمد	آمدند	آمدی	آمدید	آمدم	آمدیم
ماضی قریب	آمده است	آمده اند	آمده	آمده اید	آمده ام	آمده ایم
ماضی بعید	آمده بود	آمده بودند	آمده بودی	آمده بودید	آمده بودم	آمده بودیم
ماضی ناتمام	می آمد	می آمدند	می آمدی	می آمدید	می آمدم	می آمدیم
ماضی احتمالی	آمده باشد	آمده باشند	آمده باشی	آمده باشید	آمده باشم	آمده باشیم
ماضی تمنائی	آمدی	آمدندی	.	.	آمدمی	.
مضارع	آید	آیند	آئی	آئید	آیم	آئیم
حال	می آید	می آیند	می آئی	می آئید	می آیم	می آئیم
مستقبل	خواهد آمد	خواهند آمد	خواهی آمد	خواهید آمد	خواهم آمد	خواهیم آمد
امر	بیاید	بیایند	بیا	بیائید	بیایم	بیائیم
نهی	نیاید	نیایند	میا	میائید	نیایم	نیائیم
اسم فاعل	آینده	آینده گان	.	.	.	.
	.	.	.	.	.	.

اسامی صیغه‌ها	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
مصدر متعدی	آوردن لانا	صرف کبیر			حاصل مصدر	آوردی لائی یا لاوے
ماضی مطلق معروف	آورد	آوردند	آوردی	آوردید	آوردم	آوردیم
ماضی مطلق مجهول	آورده شد	آورده شدند	آورده شدی	آورده شدید	آورده شدم	آورده شدیم
ماضی قریب معروف	آورده است	آورده اند	آورده	آورده اید	آورده ام	آورده ایم
ماضی قریب مجهول	آورده شده است	آورده شده اند	آورده شده	آورده شده اید	آورده شده ام	آورده شده ایم
ماضی بعید معروف	آورده بود	آورده بودند	آورده بودی	آورده بودید	آورده بودم	آورده بودیم
ماضی بعید مجهول	آورده شده بود	آورده شده بودند	آورده شده بودی	آورده شده بودید	آورده شده بودم	آورده شده بودیم
ماضی ناتمام معروف	می آورد	می آوردند	می آوردی	می آوردید	می آوردم	می آوردیم
ماضی ناتمام مجهول	آورده میشد	آورده میشدند	آورده میشدی	آورده میشدید	آورده میشدم	آورده میشدیم
ماضی احتمالی معروف	آورده باشد	آورده باشند	آورده باشی	آورده باشید	آورده باشم	آورده باشیم
ماضی احتمالی مجهول	آورده شده باشد	آورده شده باشند	آورده شده باشی	آورده شده باشید	آورده شده باشم	آورده شده باشیم
ماضی تمنائی معروف	آوردی	آوردندی	.	.	آوردمی	.
ماضی تمنائی مجهول	آورده شدی	آورده شدندی	.	.	.	.
.	.	.	.	.	.	.

اسم اشارت	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
مضارع معروف	آورد	آورند	آوری	آورید	آورم	آوریم
مضارع مجهول	آورده شود	آورده شوند	آورده شوی	آورده شوید	آورده شوم	آورده شویم
حال معروف	مے آورد	مے آورند	مے آوری	مے آورید	می آورم	مے آور[illegible]
حال مجهول	آورده میشود	آورده میشوند	آورده میشوی	آورده میشوید	آورده میشوم	آورده میشویم
مستقبل معروف	خواهد آورد	خواهند آورد	خواهی آورد	خواهید آورد	خواهم آورد	خواهیم آورد
مستقبل مجهول	آورده خواهد شد	آورده خواهند شد	آورده خواهی شد	آورده خواهید شد	آورده خواهم شد	آورده خواهیم شد
امر معروف	بیارد	بیارند	بیاری	بیارید	بیارم	بیاریم
امر مجهول	بیاورده شود	بیاورده شوند	بیاورده شوی	بیاورده شوید	بیاورده شوم	بیاورده شویم
نهی معروف	نیارد	نیارند	مبیار	مبیارید	نیارم	نیاریم
نهی مجهول	نیاورده شود	نیاورده شوند	نیاورده شوی	نیاورده شوید	نیاورده شوم	نیاورده شویم
اسم فاعل	آورنده رو آور	آورندگان آورنده ها	اسم مفعول		آورده	آوردگان

تنبیه صیغه های نفی را بر اثبات قیاس باید کرد که برای نفی فقط حرف نون در اول صیغهای اثبات مے آید ۱۲

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	صرف صغیر					
			ماضی مطلق	ماضی استمراری	حال	امر	اسم فاعل	اسم مفعول
آختن	تلوار کھینچنا		آخت					آخته
آراستن	سنوارنا	آرایش	آراست		می آراید	بیاراے	آراینده	جهان آراے آراسته
آرامیدن	آرام کرنا آرام دینا	آرامش آرامش	آرامید		می آرامد	بیارام	آرامنده	دلارام آرامیده
آرمیدن	آرام کرنا		آرمید					آرمیده
آروغیدن	ڈکار لینا	آروغ	آروغید		می آروغد	بیاروغ	آروغنده	
آزردن	ستانا آزردہ ہونا	آزردگی آزار	آزرد		می آزارد	بیازار	آزارنده	دل آزار آزرده
آزمودن	آزمانا	آزمایش	آزمود		می آزماید	بیازماے	آزماینده	کارآزما آزموده
آسودن	آرام کرنا آسودہ ہونا	آسایش آسودگی	آسود		می آساید	بیاساے	آساینده	آسوده
آشامیدن	پینا	آشام	آشامید		می آشامد	بیاشام	آشامنده	ورد آشام آشامیده
آشفتن	پریشان کرنا پریشان ہونا	آشوب	آشفت		می آشوبد	بیاشوب	آشوبنده	شهر آشوب آشفته
آغازیدن	شروع کرنا	آغاز	آغازید		می آغازد	بیاغاز	آغازنده	آغازیده
آغشتن	آلودہ ہونا		آغشت					آغشته
آفریدن	پیدا کرنا	آفرینش	آفرید		می آفریند	بیافرین	آفریننده	جهان آفرین آفریده
آگاهیدن	خبردار ہونا جتانا	آگاهی	آگاهید		می آگاهد	بیاگاه		خدا آگاه
آگندن	بھرنا		آگند		آگند	آگن		آگنده واگنده
آلاییدن	آلودہ ہونا آلودہ کرنا	آلایش	آلایید		می آلاید	بیالاے	آلاینده	آلاینده

آلودن آلودہ ہونا آلودگی آلود آلوده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق تعدیه	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم مفعول
آمایدن	سوجنا	آماس		آماسید	می آماسد		آماسنده	آماسیده
آمرزیدن	بخشنا	آمرزش	آمرزانیدن	آمرزید	می آمرزد	بیامرز	آمرزنده	آمرزگار	آمرزیده
آموختن	سیکهنا سیکهانا	آموزش		آموخت	می آموزد	بیاموز	آموزنده	ادب آموز آموزگار رشت آموز	آموخته
آمودن	بجهنا سنوارنا			آمود					آموده
آمیختن	ملنا ملانا	آمیزش		آمیخت	می آمیزد	بیامیز	آمیزنده	مردم آمیز	آمیخته مصلح آمیز
آویختن	لٹکانا	آویزش	آویزانیدن	آویخت	می آویزد	بیاویز	آویزنده	دل آویز	آویخته
آهیختن	تلوار کھینچنا			آهیخت					آهیخته
ارزیدن	قیمت پانا	ارزش	ارزید	می ارزد	بیرز	ارزنده	کم ارز	ارزیده
ایستادن استادن	کھڑا ہونا	استادگی	استاد	می استد	بایست			استاده
استردن	صاف کرنا منگوانا		استرد		استرد	استرنده	استره	استرده
افتادن افتادن	گر پڑنا	افتادگی افتاد	افتاد	می افتد	بیفت		افتان	افتاده
افراختن	بلند کرنا		افراخت	می افرازد	بیفراز	افرازنده	سرافراز	افراخته
افراشتن	بلند کرنا		افراشت					افراشته
افروختن	روشن کرنا		افروزانیدن	افروخت	می افروزد	بیفروز	افروزنده	افروزان عالم افروز	افروخته
افزودن	بڑھنا بڑھانا	افزایش		افزود	می افزاید	بیفزای	افزاینده	بعد افزون نور افزا	افزوده
افشاندن	بکھیرنا بکھیرنا	افشان		افشاند	می افشاند	بیفشان	افشاننده	علم افشان	افشانده

مصدر	امر	حال	ماضی مطلق	ماضی استمراری	حال	امر	اسم فاعل	اسم مفعول
افشردن	نچوڑنا	افشار	افشرد	افشرانیدن	می افشارد	بیفشار	افشارنده	دست افشار	افشرده
افگندن	ڈالنا	افگندگی	افگند		می افگند	بیفگن	افگننده	تیر افگن	افگنده
انباردن	باٹنا دھیر کرنا		انبارد		می انبارد	بینبار	انبارنده		انبارده
انبودن	ایکدم سے سمٹنا		انبود						انبوده
انباشتن	باٹنا دھیر کرنا		انباشت						انباشته
انجامیدن	تمام کرنا	انجام	انجامید		می انجامد		انجامنده		انجامیده
انداختن	ڈالنا پھینکنا	اندازه انداز	انداخت		می اندازد	بینداز	اندازنده	تیر انداز	انداخته
اندوختن	جمع کرنا		اندوخت	اندوزانیدن	می اندوزد	بیندوز	اندوزنده	غم اندوز	اندوخته
اندودن	لیپنا جمع کرنا		اندود		می اندوید	بینداے	اندانده	گل اندای	اندوده
اندیشیدن	سوچنا	اندیشه	اندیشید		می اندیشد	بیندیش	اندیشنده	دور اندیش	اندیشیده
انگاردن	معلوم کرنا		انگارد		می انگارد	بینگار	انگارنده		انگارده
انگیختن	معلوم کرنا اوٹھانا	انگیزش	انگیخت	انگیزانیدن	می انگیزد	بینگیز	انگیزنده	فتنه انگیز	انگیخته
				باب بائے موحدہ					
باختن	ہارنا کھیلنا		باخت بازید		می بازد	بباز	بازنده	قمار باز	باخته
باریدن	برسنا برسانا	بارش	بارید		می بارد	ببار	بارنده	اشکبار باران	باریده
بافتن	بننا	بافت	بافت		می بافد	ببافد	بافنده	نور باف	بافته

مصدر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بالیدن	[illegible]	بالیدگی باش		بالید	می بالاید	بیال	بالنده		بالیده
بایستن	[illegible]			بالیست	می باید				بایسته
بخشودن	بخشا	بخشایش		بخشود	می بخشاید	بخشای	بخشاینده		بخشوده
بخشیدن	بخشا	بخشش		بخشید	می بخشد	بخش	بخشنده	خطابخش	بخشیده
برآمدن	[illegible]	برآمد		برآمد	می برآید	برآی	برآینده		برآمده
برآوردن	باهر لانا			برآورد	برمی آرد	برآور	برآورنده		برآورده
برداشتن	اٹھانا			برداشت	برمیدارد	برادر	برارنده	غلط بردار	برداشته
بردن	لیجانا			برد	می برد	بر	برنده	نامه بر	برده
برشتن	بھونا		برانیدن	برشت					برشته
برگشتن	پھرنا	برگشتگی		برگشت	برمیگردد	برگرد			برگشته
بریدن	کاٹنا	برش		برید	می برد	بر	برنده	بران کیسه بر	بریده
بستن	باندھنا	بندش		بست	می بندد	ببند			بسته
بودن	ہونا	بود		بود	میباشد	بباش	باشنده	خوش باش	بوده
بوسیدن	[illegible]	بوسیدگی		بوسید	می بوسد	ببوس	بوسنده	زمین بوس	بوسیده
بیختن	چھاننا		بیزانیدن	بیخت	می بیزد	بیز	بیزنده		بیخته
بوئیدن	سونگھنا	بوئیدن	بوانیدن	بوئید	می بوید	بوی	بوئیده	بویا	بوئیده

باب بائے فارسی

مصدر	مصدر معنی	حاصل مصدر	ماضی مطلق	ماضی استمراری	حال	امر	اسم فاعل	اسم مفعول
پاریدن	پرواز کرنا		پارید					پاریده
پاشیدن	چھڑکنا بکھرنا		پاشید	میپاشید	بپاش	پاشنده	پاشان بکھراش	پاشیده
پالودن	صاف کرنا	پالایش	پالوده	بپالاید	بپالای	پالاینده		پالوده
پائیدن	ٹھہرنا	پائیدگی	پائید	میپاید	بپای	پاینده	پایان دیرپا	پاینده
پختن	پکانا	پزش	پزانیدن	پخت	می پزد	بپز	پزنده	نان پز	پخته
پذیرفتن	قبول کرنا	پذیرائی	پذیرفت	می پذیرد	بپذیر	پذیرنده	پذیرا پذیرش	پذیرفته
پرداختن	خالی کرنا مشغول ہونا		پرداخت	می پردازد	بپرداز	پردازنده	پرداز پرداخته	پرداخته
پرستیدن	پوجنا	پرستش	پرستید	می پرستد	بپرست	پرستنده	پرستان بت پرست	پرستیده
پرسیدن	پوچھنا	پرسش	پرسید	می پرسد	بپرس	پرسنده	پرسان	پرسیده
پروردن	پالنا	پرورش	پرورد	می پرورد	بپرور	پرورنده	پرورش گر پرورده	پرورده
پرهیزیدن	پرہیز کرنا	پرہیز	پرہیزانیدن	پرہیزید	می پرہیزد	بپرہیز	پرہیزنده		پرہیزیده
پریدن	اڑنا	پرواز	پرانیدن	پرید	می پرد	بپر	پرنده	پران	پریده
پژمردن	بہرنا			پژمرد	می پژمرد	بپژمر			پژمرده
پژمردن	کملانا			پژمرد					پژمرده
پژوهیدن	فکر کرنا	پژوہش	پژوہید	می پژوہد	بپژوہ	پژوہنده	پژوہنده	پژوہش پژوہیده	پژوہیده
پسندیدن	پسند کرنا	پسند	پسندید	می پسندد	بپسند	پسندنده	مشکل پسند	پسندیده
پنداشتن	مطلب کرنا	پندار	پنداشت	می پندارد	بپندار	پندارنده		پنداشته

مصدر	بمعنی مصدر	حاصل مصدر	طرف مستقبل	امر حاضر مثبت	امر	امر حاضر منفی	امر حاضر مثبت	اسم مفعول
پوشیدن	چھپانا	پوشش	پوشانیدن	پوشید	میپوشد	بپوش	پوشنده	خطا پوش	پوشیده
پویدن	دوڑنا	پویش	پویانیدن	پوید	میپوید	بپوی	پوینده	پویان	
پیچیدن	لپیٹنا	پیچش پیچ	پیچانیدن	پیچید	می پیچد	بپیچ	پیچنده	سرپیچ پیچان	پیچیده
پیراستن	چھانٹنا	پیرایش	پیراست		می پیراید	بپیرای	پیراینده	باغ پیرا	پیراسته
پیمودن	ناپنا	پیمایش	پیمود		می پیماید	بپیمای	پیماینده	بادپیما	پیموده
پیوستن	ملانا ملنا	پیوند	پیوست		می پیوندد	بپیوند			پیوسته
				باب تائے فوقانی					
تاختن	دوڑنا دوڑانا	تاختن تاز		تاخت	می تازد	بتاز	تازنده	یکه تاز	تاخته
تافتن	چمکنا تپنا	تابش تاب		تافت	می تابد	بتاب	تابنده	تابان	تافته
تپیدن	تڑپنا	تپش	تپانیدن	تپید	می تپد	تپ	تپنده	تپان	تپیده
تراشیدن	کاٹنا چھیلنا	تراش		تراشید	می تراشد	بتراش	تراشنده	موتراش	تراشیده
تراویدن	ٹپکنا	تراوش		تراوید	می تراود		تراونده		تراویده
ترسیدن	ڈرنا	ترس	ترسانیدن	ترسید	می ترسد	بترس	ترسنده	ترسان خاترس	ترسیده
ترکیدن	شق ہونا			ترکید	می ترکد		ترکنده		ترکیده
تفتن	گرم ہونا			تفت					تفته
تفیدن	گرم ہونا			تفید	می تفد		تفنده	تفسان	تفیده
تنیدن	تننا			تنید	می تند	بتن	تننده		تنیده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
توانستن	سکنا	توانائی		توانست	می تواند		توانندہ	توانا	

باب جیم عربی

جبتن	کودنا	جست	بهلیدن	جست	میجهد	بجه	جهنده	جهان	جسته
جبتن	دهونڈنا	جستجو	جوئیدن	جست	میجوید	بجو	جوینده	جویان	جسته
جنبیدن	ہلنا	جنبش	جنبانیدن	جنبید	میجنبد	بجنب	جنبنده	جنبان	جنبیده
جوشیدن	ابلنا	جوشش	جوشانیدن	جوشید	میجوشد	بجوش	جوشنده	جوشان	جوشیده

باب چیم فارسی

چربیدن	غالب ہونا			چربید	میچربد	بچرب	چربنده		چربیده
چریدن	چرنا	چرا	چرانیدن	چرید	میچرد	بچر	چرنده		چریده
چسپیدن	لپٹنا	چسپیدگی	چسپانیدن	چسپید	میچسپد	بچسپ	چسپنده	چسپان	چسپیده
چشیدن	چکھنا	چاشنی	چشانیدن	چشید	میچشد	بچش	چشنده	کم چش	چشیده
چکیدن	ٹپکنا	چکش	چکانیدن	چکید	میچکد	بچک	چکنده	چکان	چکیده
چمیدن	لچکنا	چمش	چمانیدن	چمید	میچمد	بچم	چمنده	چمان	چمیده
چیدن	چننا			چید	میچیند	بچین	چیننده	خوشہ چین	چیده

باب خائے معجمہ

خاریدن	کھجلانا	خارش		خارید	میخارد	بخار	خارنده	کشتا خار	خاریده
خاستن	اٹھنا			خاست	میخیزد	بخیز	خیزنده	سحر خیز	خاسته

مصدر	مستقبل	حاصل مصدر	طریق استعمال	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل حالی	اسم فاعل ماضی	اسم مفعول
خائیدن	چبانا			خائید	میخاید	بخا	خاینده	نزاز خای	خائیده
خراشیدن	چھیلنا	خراش		خراشید	میخراشد	بخراش	خراشنده	سمه خراش	خراشیده
خرامیدن	ٹکر کر چلنا	خرام		خرامید	میخرامد	بخرام	خرامنده	خوشخرام	خرامیده
خروشیدن	شور کرنا	خروش	خروشانیدن	خروشید	میخروشد	بخروش	خروشنده	خروشان	
خریدن	مول لینا	خرید		خرید	میخرد	بخر	خریده	ارزان خر خریدار	خریده
خزیدن	گھسنا			خزید	میخزد	بخز	خزنده	خزان	خزیده
خستن	زخمی ہونا زخمی کرنا	خستگی		خست					خسته
خفتن	سونا	خفت	خفانیدن	خفت	میخپد	بخپ	خسپنده		خفته
خلیدن	چبھنا	خلش	خلانیدن	خلید	میخلد		خلنده		خلیده
خموشیدن	چپ رہنا	خاموشی	خموشانیدن	خموشید	می خموشد	بخموش	خموشنده	خاموش	خاموشیده
خمیدن	ٹیڑھا ہونا	خم خمیدگی	خمانیدن	خمید	میخمد	بخم	خمنده		خمیده
جنبیدن	ہلنا جنبانا			جنبید	میجنبد	بجنب	جنبنده		
خندیدن	ہنسنا	خنده	خندانیدن	خندید	میخندد	بخند	خندنده	خندان	خندیده
خوابیدن	سونا	خواب	خوابانیدن	خوابید	میخوابد	بخواب	خوابنده		خوابیده
خواستن	چاہنا	خواہش		خواست	میخواہد	بخواه	خواهنده	خواستگار	خواسته
خوانیدن خوردن	پڑھنا بلانا کھانا	خورش	خورانیدن	خواند خورد	میخواند میخورد	بخوان بخور	خواننده خورنده	خوشخوان خوار	خورده

مصدر	مضارع	امر	ماضی مطلق	ماضی استمراری	حال	امر	اسم فاعل	اسم مفعول
خوشیدن	سوکهنا		خوشید	میخوشد	بخوش	خوشنده		خوشیده
خیسیدن	تر هونا		خیسانیدن	خیسید	می خیسید	بخیس		خیسیده
			باب دال مهمله					
دادن	دینا	داد دهش	دهانیدن	داد	میدهد	بده	دهنده	نان ده	داده
داشتن	رکهنا	داشت		داشت	میدارد	بدار	دارنده	مالدار	داشته
دانستن	جاننا	دانش دانائی		دانست	میداند	بدان	داننده	حساب دان دانا	دانسته
درخشیدن	چمکنا	درخش	درخشانیدن	درخشید	می درخشد	بدرخش	درخشنده	درخشان	درخشیده
درفشیدن	کانپنا چمکنا			درفشید	می درفشد	بدرفش	درفشنده		
درودن	کاٹنا	درو		درود	میدرود	بدرو	درونده		درو دیده
دریدن	پهاڑنا		درانیدن	درید	میدرد	بدر	درنده	مردم در	دریده
دزدیدن	چرانا	دزدی		دزدید	میدزدد	بدزد	دزدنده	آب دزد	دزدیده
دمیدن	پهونکنا علاوه کرنا	دم	دمانیدن	دمید	میدمد	بدم	دمنده	دمان	دمیده
دوختن	سینا	دوخت	دوزانیدن	دوخت	میدوزد	بدوز	دوزنده	خیمه دوز	دوخته
دوشیدن	دوهنا		دوشانیدن	دوشید	میدوشد	بدوش	دوشنده		دوشیده
دویدن	دوڑنا		دوزانیدن	دوید	میدود	بدو	دونده	تیز دو دوان	دویده
دیدن	دیکهنا	بنیش دید		دید	می بیند	ببین	بیننده	بینا چشم بین	دیده

از قسم خلاف ذوق خلق

باب رائے مہملہ

مصدر	اسم مفعول	اسم فاعل	اسم مبالغہ	اسم آلہ	امر	حال	ماضی مطلق	ماضی استمراری	ماضی احتمالی	ماضی نقلی
راندن	ہانکنا جھلانا				بران	میراند	راند		رانده	حکمران	رانده
ربودن	لیجانا اوچک لینا	ربودگی			بربا	میرباید	ربود		ربانیده	دلربا	ربوده
رخشیدن	چمکنا		رخشانیدن		برخش	می‌رخشد	رخشید		رخشنده	رخشان	رخشیده
زریدن	رنگنا				برز	می‌زرد	رزید		رزنده	رنگرز	زریده
رستن	چھوٹنا	رستگاری					رست			رستگار	رسته
رستن	اوگنا						رُست				رُسته
رسیدن	پہونچنا	رسائی	رسانیدن		برس	می‌رسد	رسید		رسنده	فریادرس	رسیده
رشتن	کاٹنا						رشت				رشته
رفتن	جانا چلنا	روش رفتار			برو	میرود	رفت		رونده	روان گرد	
رُفتن	بہارنا	روب رفت	روبانیدن		بروب	میروبد	رفت		روبنده	سفاک روب	رُفته
رقصیدن	ناچنا	رقص	رقصانیدن		برقص	می‌رقصد	رقصید		رقصنده	رقصان	
رمیدن	بہاگنا	رم	رمانیدن		برم	میرمد	رمید		رمنده	رمان	رمیده
رنجیدن	آزردہ ہونا	رنجش	رنجانیدن		برنج	میرنجد	رنجید		رنجنده	رنجور رنجان	رنجیده
روئیدن	اوگنا		روئانیدن			میروید	روئید		روئینده	خودرو	روئیده
رہیدن	چھوٹنا	رہائی	رہانیدن		بره	میرهد	رهید		رهنده	رها	رهیده
ریختن ریدن	چھڑکنا گرنا	ریزش			بریز بری	میریزد میریدد	ریخت ریید				

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق تعجب	امر حاضر	حال	امر غائب	اسم فاعل	اسم مفعول
رسیدن	کاشتا			رسید	میرسید	برسیس	رسنده	رسیده
				باب زای معجمه				
زادن				زاد				آدم زاد زاده
زائیدن	جنتا	زائیدگی		زائید	میزاید	برای	زاینده	حادثه زای زائیده
زاریدن	رونا	زاری		زارید	میزارد			زار
زدن	مارنا	زدش		زد	میزند	بزن	زننده	کشتن کشتن زده
زدودن	صیقل کرنا	زدایش		زدود	میزداید	بزدای	زداینده	غم زدای زدوده
زیستن	جینا			زیست	میزید	بزی	زنده	
				باب ژای فارسی				
ژولیدن	الجھنا			ژولید				ژولیده
				باب سین مهمله				
ساختن	موافق کرنا بنانا	سازش ساخت		ساخت	میسازد	بساز	سازنده	رزه ساز ساخته
سائیدن	پیسنا			سائید	می ساید	بساے	سائنده	سرمه سا سائیده
سپردن	سونپنا چھوڑنا	سپارش		سپرد	می سپارد	بسپار	سپارنده	جان سپار سپرده
سپوختن	کاٹنا			سپوخت				
سپوزیدن	چھونا کاٹنا			سپوزید	می سپوزد	بسپوز	سپوزنده	سپوزیده
ستادن	ایستنا	ستایش		ستاند	می ستاند	بستان	ستاننده	نوستان ستاننده
ستائیدن	سراہنا			ستائید	می ستاید	بستای	ستائنده	خودستا ستائیده

مصدر	معنی مصدر	حال مصدر	طریق تشدید	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم مفعول	اسم مفعول
ستدن	لینا	ستند		ستد					
ستودن	ستودنا / ستودنا			ستود	می ستود	ستوده	ستوده	ستوده	
ستودن	تعریف کرنا			ستود					
ستیزیدن	لڑنا		ستیزیدن	ستیزید	می ستیزید	بستیز	ستیزنده	ستیزه	ستیزیده
سرائیدن	گانا			سرائید	میسراید	بسرای	سراینده	نغمه سرا	سرائیده
سرشتن	گوندھنا	سرشت		سرشت					سرشته
سزیدن	لائق ہونا	سزا		سزید	می سزد		سزنده	سزاوار	
سفتن	پیرونا			سفت					سفته
سگالیدن	اندیشہ کرنا	سگال		سگالید	میسگالد	بسگال	سگالنده	خیر سگال	سگالیده
سنجیدن	تولنا		سنجیدن	سنجید	می سنجد	بسنج	سنجنده	گہر سنج	سنجیده
سودن	گھسنا								سوده
				باب شین معجمه					
شائیدن	شباب کرنا			شائید	می باشد		شائشنده		شائشیده
شائستن	لائق ہونا			شائست	میشاید			شایان	شائسته
شپلیدن	پھوڑنا / پھوڑنا		شپلیدن	شپلید	می شپلید		شپلنده		شپلیده
شتافتن	دوڑنا	شتاب		شتافت	می شتابد	بشتاب	شتابنده	شتاب	شتابیده

شدن	جانا ہونا			شد	میشود	بشو	شونده			شده
شستن	دہونا	شست و شو	شست	شست	میشوید	بشو	شوینده	پارچه شو		شسته
شکستن	توڑنا ٹوٹنا	شکن شکست		شکست	می شکند	بشکن	شکننده	بت شکن		شکسته
شکیبدن	صبر کرنا	شکیبائی		شکیبید	می شکیبد	بشکیب	شکیبنده			شکیبده
شکوخیدن	شوکر کرنا	شکوخ	شکوخیدن	شکوخید	می شکوخد	بشکوخ	شکوخنده			
شگافتن	پہٹنا چیرنا	شگاف		شگافت	می شگافد	بشگاف	شگافنده	خارشگاف		شگافته
شگفتن	کہلنا	شگفت		شگفت	می شگفد					شگفته
شمردن	گننا	شمار		شمرد	می شمارد	بشمار	شمارنده	اختر شمار		شمرده
شناختن	پہچاننا	شناخت شناسائی		شناخت	می شناسد	بشناس	شناسنده	خود شناس		خته شناخته
شفتن	سننا			شفت						شفته
شنودن	سننا	شنود		شنود						شنوده
شنیدن شوریدن	سننا سونگھنا شور کرنا ہونا	شنود شوش	شنیدن شوریدن	شنید شوریدن	میشنود میشورد	بشنو	شنونده	شنوا من شعر ساشعر		شنیده شوریده
				باب طائے مطبقہ						
طپیدن	بیقرار ہونا	طپش	طپیدن	طپید	میطپید	بطپ	طپنده	طپان		طپنده
طرازیدن	نقش کرنا	طراز		طرازید	میطرازد	بطراز	طرازنده	صورت طراز		طرازیده
طلبیدن	بلانا چاہنا	طلب		طلبید	میطلبد	بطلب	طلبنده	طلبگار		طلبیده

نظامی فرماید قولی

گر شکستن رسمی دیده

وگر شکستن موسمی دیده

حافظ می گوید

ظلم از نهیب شاه جهان

تیر شکوخید از بکوخ

ناوک شکوخید از بکوخ

حافظ گوید

بیت از دوست حافظ گر

حافظ می گوید

باشنیده از باشنا

خبر از شنیده شنا و خانه

گرد در اهل نعت شنا

بست لاکن تا خرین

طلبیده استدلال

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	باب غین معجمه						
			تقریب	ماضی	حال	امر	اسم فاعل	اسم مفعول	اسم مفعول
غارتیدن	لوٹنا لوٹا معنی	غارت		غارتید					غارتیده
غلطیدن	لوٹنا لوٹنا		غلطانیدن	غلطید	می غلطد	بغلط	غلطنده	غلطان	غلطیده
غنودن	اونگھنا	غنودگی		غنود					غنوده
			باب فا						
فتادن	گرنا پڑنا			فتاد	می فتد				فتاده
فرستادن	بھیجنا			فرستاد	می فرستد	بفرست	فرستنده		فرستاده
فرسودن	گھسنا	فرسودگی		فرسود	میفرساند	بفرساے	فرساینده	جان فرساے	فرسوده
فرمودن	فرمانا	فرمایش		فرمود	میفرماید	بفرماے	فرماینده	کارفرما	فرموده
فروختن	بیچنا	فروش	فروختن فروشان	فروخت	میفروشد	بفروش	فروشنده	علوه فروش	فروخته
فریفتن	فریب دینا	فریب		فریفت	میفریبد	بفریب	فریبنده	ابلہ فریب	فریفته
فزودن	زیادہ کرنا زیادہ ہونا	فزایش		فزوده	میفزاید	بفزاے	فزاینده	راحت افزا	فزوده
فسردن	ٹھہرنا			فسرد					فسرده
فشاندن	چھاڑنا			فشاند	میفشاند	بفشان	فشاننده	دافشان	فشانده
فشردن	نچوڑنا کھرونا	فشار	فشردن	فشرد	میفشرد	بفشر	فشارنده	جگر فشار	فشرده
فگندن	ڈالنا			فگند	میفگند	بفگن	فگننده	سایہ فگن	فگنده
فهمیدن	سمجھنا	فهم	فهمانیدن	فهمید	می فهمد	بفهم	فهمنده	سخن فهم	فهمیده

مصدر	معنی مصدر	امر حاضر	امر غایب	حال	اسم فاعل	اسم مفعول	اسم فاعل تازی	اسم مفعول تازی

باب کاف فارسی

مصدر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
گدختن	پگھلنا	گداز		گداخت	میگدازد	بگداز	گدازنده	جان گداز	گداخته
گذاشتن	چھوڑنا	فروگذاشت		گذاشت	میگذارد	بگذار	گذارنده		گذاشته
گذشتن	گذرنا	گذرانیدن		گذشت	میگذرد	بگذر	گذرنده	جگرگداز	گذشته
گرائیدن	خواہش کرنا	گرایش		گرائید	میگراید	بگرای	گرائیده		گرائیده
گردیدن	پھرنا	گردش	گردانیدن	گردانید	میگردد	بگرد	گردنده	گوچه گرد گردان	گردیده
گرفتن	پکڑلینا	گرفت		گرفت	میگیرد	بگیر	گیرنده	دامنگیر	گرفته
گرویدن	غیب کرنا	گرویدگی		گروید	میگرود		گرونده		گرویده
گریختن	بھاگنا	گریز		گریخت	میگریزد	بگریز	گریزنده	گریزان	گریخته
گریستن	رونا	گریه		گریست	میگرید	بگری	گرینده	گریان	گریسته
گزاردن	ادا کرنا	گزارش		گذارد	میگذارد	بگذار	گذارنده	نمازگذار	گذارده
گزیدن	کاٹ کھانا	گزیدگی		گزید	میگزد میگزاید		گزنده	مردم گزا لب گزان	گزیده
گزیدن	چن لینا			گزید	میگزیند	بگزین	گزیننده	خلوت گزین	گزیده گزین
گسارن	چھوڑنا			گسارد	میگسارد	بگسار	گسارنده	غمگسار	گسار
گزیدن	چن لینا			گزید	میگزیند	بگزین	گزیننده	خلوت گزین	گزیده گزین
گستردن	بچھانا		گستراندن	گسترد	میگسترد	بگستر	گسترنده	گرم گستر	گسترده
گشتن	[illegible]			گشت					گشته

مصدر	معنی مصدر	حاصل معنی مصدر	طریق تعدیه	معنی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم مفعول
گشتن	پھرنا ہونا	گشتگی		گشت				گشته
گفتن	کہنا	گویائی گفتار		گفت	میگوید	بگو	گوینده	گویان گویا گفته
گماشتن	مقرر کرنا			گماشت	میگمارد	بگمار	گمارنده	گماشته
گنجیدن	سمانا	گنجایش		گنجید	می گنجد	بگنج	گنجنده	گنجید
گوارید	ہضم ہونا	گوارش		گوارید	میگوارد	بگوار	گوارنده	گوارا گوارنده
				باب لام				
لائیدن	شور کرنا بیہودہ کہنا			لائید	می لاید	بلاے	لائیده	
لافیدن	فضول بکنا	لاف		لافید	می لافد	بلاف	لافنده	
لرزیدن	کانپنا	لرزش	لرزانیدن	لرزید	می لرزد	بلرز	لرزنده	لرزان لرزیده
لغزیدن	پسلنا	لغزش	لغزانیدن	لغزید	می لغزد	بلغز	لغزنده	لغزان لغزیده
لیسیدن	چاٹنا		لیسانیدن	لیسید	می لیسد	بلیس	لیسنده	کاسہ لیس لیسیده
				باب میم				
مالیدن	ملنا	مالش		مالید	می ماند	بمال	مالنده	مدد مال پامال مالان مالیده
ماندن	رہنا	ماندگی		ماند	میماند	بمان	مانده	شاد مان مانده
مانستن	مشابہ ہونا	مانائی		مانست	میماند	بمان	مانده	مانا
مردن	مرنا			مرد	می میرد	بمیر	مرنده	مرده
مکیدن	چوسنا		مکانیدن	مکید	می مکد	بمک	مکنده	مکیده

باب نون

نازیدن	ناز کرنا	ناز	نازید	می نازد	بناز	نازنده	نازان	نازیده
نالیدن	شور کرنا	نالش	نالید	می نالد	بنال	نالنده	نالان	نالیده
نامیدن	نام رکھنا لکھنا	نامه	نامید نشست	می نامد		نامنده		نامیده نشسته
نشستن	بیٹھنا		نشانیدن نشست	می نشیند	بنشین	نشیننده	جانشین	نشسته
نکوهیدن	ملامت بدی کرنا	نکوهش	نکوهید	می نکوهد		نکوهنده		نکوهیده
نگاشتن	لکھنا	نگاش	نگاشت	می نگارد	بنگار	نگارنده	صورت نگار	نگاشته
نگریستن	دیکھنا	نگرانی	نگریست	می نگرد	بنگر	نگرنده	نگران	نگریسته
نمودن	دیکھنا دکھانا	نمود	نمود	مینماید	نمای	نماینده	نمایان نمودار	نموده
نواختن	بجانا نوازنا	نوازش	نواخت	می نوازد	بنواز	نوازنده	بنده نواز	نواخته
نوردیدن	لپیٹنا	نورد	نورید	می نورد	بنورد	نوردنده	ره نورد	نوردیده
نوشتن	لپیٹنا		نوشت					نوشته
نوشتن	لکھنا	نوشت	نوشت	می نویسد	بنویس	نویسنده	نویسان نوشتوبس	نوشته
نوشیدن	پینا	نوش	نوشانیدن نوشید	می نوشد	بنوش	نوشنده	می نوش	نوشیده
نهادن	رکھنا		نهاد	می نهد	بنه	نهنده	منت نه	نهاده
نهفتن	چھپانا چھپانا		نهفت					نهفته

مصدر	معنی مصدر	ماضی مطلق	ماضی استمراری	ماضی نقلی	حال	امر	اسم فاعل	اسم مفعول	اسم مصدر
نوشیدن	شستن		نوشید	می نوشید	بنوش	نوشنده	نوش	نوشیده	
				باب واو					
واخیدن	وگشتن		واخید	می واخید		واخشده		واخیده	
ورزیدن	انتشار کردن منتشر کردن	ورزش	ورزید	می ورزد	بورز	ورزنده	ورزان	ورزیده	
ورغلانیدن	بهکانا		ورغلانید	می ورغلاند		ورغلاننده		ورغلانیده	
وزیدن	بواچلنا		وزید	می وزد	بوز	وزنده	وزان	وزیده	
				باب های هوز					
هراسیدن	ڈرنا	هراس	هراسانید	هراسید	می هراسد	بهراس	هراسنده	هراسان	هراسیده
هشتن	چهوڑنا		هشت						هشته
هلیدن	چهوڑنا		هلید	می هلد	بهل	هلنده			هلیده
				باب یای تحتانی					
یارستن	سکنا	یارانی	یارست	می یارد				یارسته	
یافتن	پانا		یافت	می یابد	بیاب	یابنده	کامیاب	یافته	

بسمله

هر مبتدی را لازم ست که صرف کبیر تمامی مصادر لازم و متعدی را بطریق مرقوم
الصدر محفوظ بر زبان کند تا دو چند روز قوت استخراج متعلقات مکرر خواندن عبارات
و امید که مولف را از دعای خیر محروم و مبتلی نسازند مصرع بر کریمان کار دشوار نیست